

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه بحث غربالگری

در سال گذشته بحث ما با عنوان غربالگری بود که امروزه یکی از بحث‌های مهم و مطرح است که مورد ابتلا می‌باشد. گفتیم بحث غربالگری را از دیدگاه فقهی مورد بحث قرار بدهیم. مقدمتاً لازم بود که بحث سقط جنین را بررسی کنیم که مفصل بررسی کردیم و بعد از بررسی گفتیم سقط جنین که حرام است یک مورد استثنا هم دارد و آن در جایی است که جان مادر در خطر است که این را هم مورد بحث قرار داده و در ضمن بحث قاعده اضطرار و مستثنیات قاعده اضطرار اشاره کردیم. در ادامه به بحث وجوب حفظ نفس رسیدیم که گفتیم باید تکلیفش را روشن کنیم و بعد وارد بحث غربالگری شویم.

بنابراین در بحث غربالگری به عنوان مقدمات و مبانی این بحث، باید مبنای ما در مسئله سقط جنین روشن باشد، آیا سقط جنین قبل از ولوج روح اختیاراً جایز است یا نه؟ که ما اثبات کردیم سقط جنین قبل ولوج الروح به هیچ وجهی اختیاراً جایز نیست. در اینجا بحث‌های مفصل قرآنی و روایی داشتیم. فقیه در بحث غربالگری باید مبنایش در مسئله سقط جنین روشن باشد. باز باید مبنایش در مسئله لا حرج روشن باشد که آیا لا حرج در محرمات جریان پیدا می‌کند یا نه؟ حال اگر یک بچه‌ای حیات و زندگی برایش یا برای پدر و مادرش حرجی شد و از حالا می‌شود تشخیص داد این مبتلای به یک بیماری‌ای هست که حرج برایش می‌آید، آیا لا حرج در محرمات جریان پیدا می‌کند یا نه؟ این را هم مفصل بحث کردیم.

بررسی وجوب حفظ نفس

یک بحث مبنایی دیگر بحث وجوب حفظ نفس است که این هم دو قسمت دارد: (1) یکی اینکه انسان نفس خودش را باید حفظ کند، (2) دوم وجوب حفظ نفس غیر است. در قسمت اول گفتیم وجوب حفظ نفس در کلمات فقها از قبیل ارسال مسلمات و یک امر ضروری است که نیاز به دلیل ندارد مثل همان ضروریاتی که در آن اجتهاد راه ندارد. بعد گفتیم علاوه بر آن، اجماعی است و این اجماع فقهاست، کلمات و عبارات زیادی از فقها را بر این مسئله آوردیم. الآن در صدد تکمیل این بحث هستیم؛ یعنی ما چند جلسه باید این بحث وجوب حفظ نفس را، هم نفس خود انسان و هم غیر را مورد بحث قرار بدهیم و بعد از آن وارد بحث غربالگری شویم.

در باب وجوب حفظ نفس گفتیم کالضروری و اجماعی است، ادله اضطرار شامل می‌شود و از آن به خوبی می‌توانیم این را استفاده کنیم. حال باید دید که آیا از ادله حرمت قتل نفس مانند «لا تقتلوا انفسکم»^[1]، «لا تلتقوا بایدیکم الی التهلكه»^[2] و آیاتی که در مورد حرمت انتحار بود، می‌شود وجوب حفظ نفس را استفاده کرد یا نه؟ البته گفتیم بین حرمت خودکشی و وجوب حفظ نفس ملازمه‌ای وجود ندارد، مثلاً الآن دو سرباز هستند که در راه دین خدا مجاهده کردند و هر دو مجروح و اندک مقدار آب است اگر این بخورد زنده می‌ماند و اگر به دیگری بدهد او زنده می‌ماند و خودش از بین می‌رود، اگر این آب را به او داد خورد، نمی‌شود بگوئیم خودش را کشت و صدق قتل النفس نمی‌کند و بحث‌هایی است که قبلاً ذکر کردیم. لذا در ادامه باید ادله وجوب

حفظ نفس و این که حق ندارد ضرر و عیبی به خودش وارد کند و نفس خودش را از مُردن باید حفظ کند، مورد بررسی قرار گیرد.

روایات مربوط به حفظ النفس

یکی از روایاتی که برای وجوب حفظ نفس در کلمات به آن استدلال شده، روایت ابواب الاطعمة المحرمة جلد 24 و سائل الشیعه است. اولاً این بحث اطعمه و اشربه در روایاتش نکات فراوانی وجود دارد، برای حرمت ضرر ما فقط فکر می‌کنیم یک «لا ضرر و لا ضرار» داریم، اما فرض کنید روایاتی که برای این که خوردن خاک حرام است؛ چون موجب از بین رفتن انسان یا ضرر برای انسان است! این را یک وقتی مورد مباحثه قرار بدهید، خیلی از این قواعد فقهیه، بعضی از مستنداتش را از این روایات اطعمه و اشربه می‌شود استفاده کرد.

باب اول «باب تحريم الميتة و الدم و لحم الخنزير و الخمر»، چرا این چهار چیز حرام است؛ میتة که ذبح شرعی نشده چرا حرام است؛ خوردن خون چرا حرام است؛ گوشت خوک چرا حرام است؛ خوردن خمر چرا حرام است؟ «و اباحتها عند الضرورة بقدر البلغة»؛ یعنی اگر کسی جانش در خطر است به قدر ضرورت میتة بخورد، اگر جانش در ضرر است گوشت خوک یا خمر بخورد تا جانش را نجات بدهد.

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُحَرِّمْ ذَلِكَ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَحَلَّ لَهُمْ مَا سِوَاهُ مِنْ رَغْبَةٍ مِنْهُ فِيمَا (حَرَّمَ عَلَيْهِمْ) وَ لَا زُهْدٍ فِيمَا (أَحَلَّ لَهُمْ) وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ الْخَلْقَ (فَعَلِمَ) مَا تَقُومُ بِهِ أَبْدَانُهُمْ وَ مَا يُصْلِحُهُمْ فَأَحَلَّهُ لَهُمْ وَ أَبَا حَهُ تَفَضُّلاً مِنْهُ عَلَيْهِمْ بِهِ لِمَصْلَحَتِهِمْ وَ عَلِمَ مَا يَضُرُّهُمْ فَنَهَاهُمْ عَنْهُ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ أَبَا حَهُ لِلْمُضْطَرِّ وَ أَحَلَّهُ لَهُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي لَا يَقُومُ بَدَنُهُ إِلَّا بِهِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَنَالَ مِنْهُ بِقَدَرِ الْبُلْغَةِ لَا غَيْرَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ أَمَّا الْمَيْتَةُ فَإِنَّهُ لَا يَدْمِنُهَا أَحَدٌ إِلَّا ضَعُفَ بَدَنُهُ وَ نَحَلَ جِسْمُهُ وَ وَهَنْتْ قُوَّتُهُ وَ انْقَطَعَ نَسْلُهُ وَ لَا يَمُوتُ أَكُلَ الْمَيْتَةَ إِلَّا فَجَاءَةً وَ أَمَّا الدَّمُ فَإِنَّهُ يُورِثُ أَكْلُهُ الْمَاءَ الْأَصْفَرَ (وَ يُبْخِرُ الْفَمَ وَ يَنْتِنُ الرَّيْحَ وَ يُسِيءُ الْخُلُقَ) وَ يُورِثُ الْكَلْبَ وَ الْقَسْوَةَ فِي الْقَلْبِ وَ قِلَّةَ الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ حَتَّى لَا يُؤْمِنُ أَنْ يَقْتُلَ وَلَدَهُ وَ وَالِدِيهِ وَ لَا يُؤْمِنُ عَلَى حَمِيمِهِ وَ لَا يُؤْمِنُ عَلَى مَنْ يَصْحَبُهُ وَ أَمَّا لَحْمُ الْخِنْزِيرِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَسَخَ قَوْماً فِي صُورِ شَتَّى مِثْلِ الْخِنْزِيرِ وَ الْقَرْدِ وَ الدُّبِّ (وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُسُوخِ) ثُمَّ نَهَى عَنْ أَكْلِهِ لِلْمِثْلَةِ لِكَيْلَا يَنْتَفِعَ النَّاسُ (بِهِ وَ لَا يَسْتَخَفُّوا بِعُقُوبَتِهِ) وَ أَمَّا الْخَمْرُ فَإِنَّهُ حَرَّمَهَا لِفِعْلِهَا وَ فُسَادِهَا وَ قَالَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ كَعَابِدٍ وَ تَنْ يُوْرِثُهُ الْإِرْتِعَاشَ وَ يَذْهَبُ بِنُورِهِ وَ يَهْدِمُ مُرُوءَتَهُ وَ يَحْمِلُهُ عَلَى أَنْ يَجْسُرَ عَلَى الْمَحَارِمِ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ وَ رُكُوبِ الزِّنَا وَ لَا يُؤْمِنُ إِذَا سَكَرَ أَنْ يَنْتَبَ عَلَى حَرَمِهِ وَ هُوَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ وَ الْخَمْرُ لَا يَزِدَادُ شَارِبُهَا إِلَّا كُلَّ شَرٍّ.^[3]

بررسی سند روایت

مرحوم کلینی چند تا سند دارد اما در همه اسنادش افراد مجهول و ضعیف وجود دارند. «محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد»، ما سهل بن زياد را موثق می‌دانیم ولی مشهور او را ضعیف می‌دانند، لذا طبق مبنای ما تا اینجا سند معتبر است. «و عن علي بن ابراهيم عن ابيه» ابراهيم بن هاشم، البته سند اول باز عن عمرو بن عثمان که امامی ثقة است، «عن محمد بن عبدالله خزاز» که مجهول است «عن بعض اصحابنا» که روایت مرسل می‌شود. لذا در سند اول و دوم هم ارسال و هم راوی مجهول وجود دارد.

سند سوم «و عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد برقى عن محمد بن مسلم عن عبدالرحمن بن سالم عن مفضل بن عمر»، درباره مفضل بن عمر جعفری بحث زیاد است. نجاشی می‌گوید: «کوفی فاسد المذهب مضطرب الروایه لا یعبأ به»^[4]. ابن‌غضائری می‌گوید: «ضعیف متهافت مرتفع القول»^[5]، فقط شیخ مفید در ارشاد می‌گوید: «إنه من شیوخ اصحاب ابی عبدالله و خاصته و بطانته و ثقاته الفقهاء الصالحین»^[6].

بسیار عجیب است که با اینکه نجاشی آنطور تضعیف می‌کند می‌گوید: «فاسد المذهب مضطرب الروایه» و مصنفاتی دارد که «لا یعول علیها»؛ یعنی نجاشی می‌گوید به کتب روایی و اصلی که مفضل بن عمر دارد نمی‌شود اعتماد کرد، ابن‌غضائری می‌گوید «لا يجوز أن یکتب حدیثه»، چطور شده که شیخ مفید از مفضل بن عمر اینطور تعبیر کرده؟ کشی در رجالش یک روایاتی در مدحش آورده و یک روایاتی در ذممش آورده است.^[7] مگر اینکه بگوئیم ممکن است دو تا مفضل داشته باشیم! به هر حال درباره مفضل بن عمر بحث هست و چند جلسه باید روایات مدح و ذممش را مورد بررسی قرار داد تا انسان نتیجه بگیرد.

بررسی دلالت روایت

روایت این است: «قلت لأبی عبدالله علیه‌السلام أخبرنی جعلنی الله فداک لم حرم الله الخمر و المیتة و الدم و لحم الخنزیر»؛ برای چه خدا اینها را حرام کرده؟ «قال علیه‌السلام إن الله تبارک و تعالی لم یحرّم ذلك على عباده و أحلّ لهم ما سواه من رغبة منه فیما أحلّ لهم»، نسخه و سائل دارد «فیما حرّم علیهم» و در حاشیه‌اش نوشته که این اشتباه است، در نسخه من لا یحضره الفقیه دارد «أحلّ لهم، و لا زهد فیما حرّم علیهم»؛ یعنی جای «حرّم علیهم و أحلّ لهم» باید در متن کتاب و سائل عوض شود. امام علیه‌السلام می‌فرماید: اینکه خداوند حرام کرده اینطور نبوده که نسبت به آنچه حرام کرده خواسته یک منع و محدودیتی ایجاد کند و نسبت به آنچه حلال کرده میل خودش بوده، بگوید: من میل دارم یک‌سری چیزها را حلال کنم و از باب زهد و اجتناب یک سری چیزها را هم نخورید!

عبارت «من رغبة و لا زهد» یعنی اینکه اینها بی‌ملاک نبوده، «و لکنّه خلق الخلق فعلم ما تقوم به أبدانهم»؛ خداوند خلق را خلق کرد و متوجه است و می‌داند که بدن انسان به چه چیز قائم است و چه چیز مفید برای بدن انسان و چه چیز مضر است. روشن است کسی که خالق ماست آنچه مضر بر بدن و نافع است می‌تواند تشخیص بدهد. «خلق الخلق فعلم ما تقوم به أبدانهم و ما یصلحهم»؛ آنچه موجب اصلاح بدن است، «فأحلّ له و أباحه تفضلاً منه علیهم بین مصلحتهم و علم ما یضرّهم»؛ آنچه ضرر وارد می‌کند، «فنهاهم عنه و حرّمه علیهم»؛ آنچه ضرر دارد مورد نهی قرار داده است. «ثمّ أباحه للمضطر»؛ همین که حرام کرده اما اگر یک عنوان مهم‌تری مثل حفظ جان بیاید، یک کسی می‌گوید من الآن دو قطره اگر شراب بخورم جانم از مُردن حفظ می‌شود، بخورد.^[8]

«أباحه للمضطر و أحلّ له فی الوقت الذی لا یقوم بدنه إلّا به فأمره أن ینال منه بقدر البلغة»؛ در اضطرار هم به اندازه رفع حاجت باید استفاده کند «لا غیر ذلک، ثمّ قال»؛ تا اینجا البته شاهد و استدلال ما تمام می‌شود؛ یعنی اگر همین حرام حفظ جان برایش متوقف شد خدا اجازه داده است. پس معلوم می‌شود که حفظ جان واجب است، اگر حفظ جان واجب است مثلاً مستحب بود یا مباح بود که با حرام نمی‌تواند تزامم کند، مستحب لا یزاحم الحرام، مباح هم لا یزاحم الحرام، دو تا تکلیف الزامی می‌توانند با هم تزامم کنند، یا دو تا حرام یا یک واجب و یک حرام، یا دو تا واجب، این را در بحث تزامم ملاحظه فرمودید. تزامم بین دو تکلیف الزامی است، اینجا یک طرف خوردنش حرام است، اینجا که می‌گوید اگر ضرورت داشت و اباحه للمضطر، مضطر یعنی در جایی که کسی اضطرار به حفظ نفسش دارد، پس معلوم می‌شود حفظ نفس واجب است لذا از اینجا می‌شود به این روایت استدلال کرد برای این مدعا. تا این قسمت روایت استدلال به مدعا تمام می‌شود.

دنباله روایت نیز نکات خوبی دارد: «قال علیه‌السلام أما المیتة فإنّه لا یدمنها أحدٌ إلّا ضعف بدنه و نحل جسمه»؛ گوشت میته

قوه‌انسان را کم می‌کند، شما گوشت می‌خورید تا قوی شوید، حال اگر این حیوان میته شد انسان را ضعیف می‌کند، بدن را لاغر می‌کند یعنی این گوشت به بدن اضافه نمی‌شود، «و وهنت قوّته وانقطع نسله»؛ خوردن میته موجب این است که انسان مقطوع النسل بشود و از او اولادی به وجود نیاید. اینهایی که در روایات هست علت تامه نیست، اینها مقتضی است و آنها ممکن است کنارش یک چیز می‌خورند تا اثرش را از بین ببرد، ولی اینها عنوان مقتضی را دارد و روشن است که علت تامه نیست.

میتة در اینجا یعنی آن حیوانی که «مات حتف أنف»، همینطور لاشه‌ای است و مرده، اما اگر حیوان را ذبح کردند باز فرق می‌کند و اگر بسم الله و ... نباشد ما به اصطلاح فقهی میتة می‌گوئیم ولی این میتة در اینجا میتة لغوی مراد است، یعنی «مات حتف أنف». «و لا يموت آكل الميتة إلا فجأه».

«اما الدم»؛ خوردن خون، «يورث أكله الماء الأصفر و يبخر الفم»؛ یک حرارت و بخوراتی در دهان انسان به وجود می‌آید، «و ينتن الريح»؛ انسان بوی بسیار بدی می‌گیرد و اخلاق بدی هم پیدا می‌کند، «و يورث الكلب و القسوه في القلب»؛ موجب قسوه در قلب می‌شود، «و قلة الرؤفة و الرحمة، حتى لا يؤمن أن يقتل ولده و والديه»؛ کسی که خون می‌خورد ایمن از این نیست که فرزند یا پدر و مادرش را به قتل برساند، «و لا يؤمن على حميمه و لا يؤمن على من يصحبه».

«و اما لحم الخنزير»، باز راجع به خمر و لحم خنزیر هم دارد که آثارش چیست، این را بخوانید و عجیب این است که این روایت را کلینی با دو سه سند آورده که اشکال هم دارد. شیخ صدوق «باسناد عن محمد بن عذافر» که خودش معتبر است «عن ابيه» پدرش مجهول است، از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده. باز صدوق در امالی با یک سند دیگری آورده، در علل به سند دیگری آورده، برقی در محاسن همین روایت را آورده و عیاشی هم آورده و شیخ طوسی از محمد بن احمد بن یحیی این روایت را نقل کرده است.

در بسیاری از کتب این روایت آمده که خود اینکه اگر یک روایتی را کلینی بیاورد، صدوق بیاورد، شیخ هم بیاورد، به نظر ما بعضی از ضعف‌های سند را جبران می‌کند؛ یعنی مشایخ ثلاثه اعتماد کردند و اعتماد خود مشایخ ثلاث بر این روایت قرینه است بر اعتبار روایت، علاوه بر این که قبلاً گفتیم در روایات ضابطه اولی که ائمه دادند برای اعتبار روایت بررسی سند نیست، ضابطه اولی فرموده‌اند ببینید روایت ما مطابق با قرآن و سایر روایات معتبره ما هست یا نیست؛ که ما این بحث را مفصل گفتیم.

متن این روایت آن قسمت اولش که «اباحه للمضطر»، ما وقتی قاعده اضطرار را مطرح کردیم. آیاتی از قرآن ذکر کردیم برای قاعده اضطرار و معلوم شد که برای مضطر، این روایتی که ما داریم «ما من شيء» یا «من حرام إلا و قد أحله الله من مضطر»، این ریشه قرآنی دارد و روایت مطابق با قرآن است؛ یعنی حتی بحث قوت متن هم لازم نیست که یک عده‌ای می‌گویند ما قوت متن را چطور می‌توانیم بفهمیم؟ این مطابقت با قرآن، یعنی صدر روایت با آیات اضطرار که ما از آن قاعده اضطرار را مورد بحث قرار دادیم مطابقت دارد و از آن می‌توانیم مدعای خودمان را استفاده کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. سوره نساء، آیه 29.

[2]. سوره بقره، آیه 95.

[3]. الکافی 6-242-1؛ الفقیه 3-345-4215؛ أمالي الصدوق 529-1؛ علل الشرائع-483-1؛ المحاسن-334-104؛ تفسیر العیاشی 1-291-15؛ وسائل الشیعة؛ ج، ص: 99-101، ح 30083-1.

[4]. رجال النجاشی، ص 416، شماره 1112.

[5] . ابن الغضائري/الرجال لإبن الغضائري/سهل بن أحمد.../87.

[6] . الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج2، ص: 216.

[7] . رجال الكشي/الجزء الأول/الجزء الثاني/135، ح 216.

[8] . نکته: البته باید توجه داشت که شراب نمی‌تواند شفا بدهد؛ چون روایات معتبر داریم که خدای تبارک و تعالی در حرام شفا قرار نداده، این روایت معروفی است که زنی آمد خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد من کسالتی دارم و دکتر رفتم و دکتر گفته باید شراب بخوری، آنجا حضرت فرمود خدای تبارک و تعالی در حرام شفا قرار نداده! یک وقتی هم چند سال پیش من شنیدم در بعضی از مراکز روان شناسی تهران چون یکی از بستگان خود ما به من گفت که رفتم آنجا یک پیرزن روانشناس بود و به من گفت شما باید روزی یک مقدار شراب بخوری تا به آرامش برسی، من نامه‌ای به وزیر نوشتم و آن روایاتی که خدا در حرام شفا قرار نداده برایش نوشتم و به نظرم آن زمان دنبال کردند! برای حفظ جان، اینکه کسی تشنه است و در حال مرگ است ممکن است شراب او را از مردن نجات بدهد اما برای شفا خدا در حرام شفا قرار نداده و این یک قاعده کلی است.